



«سهند ستاری»

ماهیت کودتای ارتش مصر را باید در رفتار سیاسی «اخوان المسلمین» جست‌وجو کرد که گویی علیه «مردم» مصر و نیروی انقلابی برآمده از نارضایتی آنها نسبت به رژیم گذشته شکل گرفته بود و امروز به نحو گیج‌کننده‌ای در هاله‌ای از ابهام و تناقضات گرفتار مانده است. اینکه آیا حضور ارتش در متن سیاست امروز مصر، مشروع و به خواست مردم بوده یا نه، پرسش اصلی اغلب کنش-فکرهای مردمی است که تحت هیچ شرایطی نمی‌توانند رابطه میان «ضرورت» و «جنایت» را در قاهره درک کنند. به نظر می‌رسد فارغ از اینکه پیش از کشتار، مجال چانه‌زنی بر سر حضور ارتش در متن اعتراضات مردمی وجود دارد، به هر رو ـ چه قبل از کشتار و چه امروز ـ نمی‌توان عملیات ارتش را توجیه کرد و بی‌هیچ درنگی باید آن را کودتا دانست. حتی اگر با پیشوندی آشفته به تمایلات انحصارطلبانه قدرت‌ها همراه باشد؛ یعنی همانا مردم و اینکه حضور ارتش را با بی‌شرمی کودتا به اسم مردم بخوانیم. پس عجلانا برای تبیین آنچه در خیابان‌های قاهره رخ می‌دهد باید تناقضات و تضادهای موجود در وضعیت میهم سیاست مصر را بیش از پیش برجسته کرد تا آن لحظه‌ای که جرعه‌ای ناگهانی در تاریخ، وضعیت را از یکسو به سوی دیگر حرکت دهد. بر این اساس بهتر است به ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ یا نه، به چند سال پیش از آن برگردیم و گام‌به‌گام طرح انقلاب مصر را بازخوانی کرده تا بتوان ضمن محکوم کردن «کشتار مصری‌ها» از هر جناحی که باشند، به تناقضات حاکم در وضع موجود دامن زد. بحث پیرامون عدم حضور اخوان‌المسلمین در هیچ اعتراض خیابانی‌ای تا ۲۵ ژانویه از یکسو، حمایت آمریکایی‌ها هم از ارتش و هم از دولت مرسى از سوی دیگر و نیز نقش قطر و عربستان در فردای انقلاب و در نهایت حضور مشروط ارتش، همگی از مباحثی است

که گره اتفاقات امروز مصر را هرچه کورتی می‌سازد. از این‌رو هر نوع موضع‌گیری در وضعیت میهم و پیچیده مصر، شاید امری شتابزده باشد.

از سال ۲۰۰۵ اپوزیسیون سیاسی مصر که حاصل مجموعه‌ای از جنبش‌های اجتماعی و احزاب و سازمان‌ها بود، طیفی از فعالیت‌های اعتراضی را در دهه اول قرن اخیر برای احقاق حقوق سیاسی و ساختارهای سیاسی ترتیب داد. نخستین اقدام آنها جنبش «کفایه» بود که برای ایستادگی در برابر انتخاب دوباره مبارک در سال ۲۰۰۵ به خیابان‌ها آمدند و تابلوی سیاسی مخالفت مستقیم با رئیس‌جمهور را شکستند. اما به‌رغم سهمی که در اعتراضات داشتند، هیچ‌گاه نتوانستند جنبشی تأثیرگذار باشند و بیش از چندراه‌رفر را با خود همراه کنند. از سوی دیگر همراه با اپوزیسیون سیاسی، جنبش کار گری مصر نیز ظهور کرد و در برابر سبلی از اصلاحات نولیبرالی دولتی که از میانه همین دهه آغاز شده بود ایستاد و در جای‌جای مصر دست به اعتصاب زد. این جنبش به‌سرعت با اعتراض کارگران نساجی و سپس کارگران سایر بخش‌های صنعتی و در نهایت با همراه‌کردن کارگران دولتی همچون معزین مالیاتی و معلمان و کارگران حمل‌ونقل رشد کرد. اگرچه برخی از این اعتصابات و اعتراضات مثل افزایش دستمزد گروهی از معزین مالیات املاک که برای وزارت دارایی کار می‌کردند نتیجه داد اما آنها عملاً در برابر دولت نولیبرالی که با فرم ضدکارگری پیش می‌رفت، ناتوان بودند. به علت شکافی که تا حدی مبتنی بر شکاف‌های طبقاتی و جغرافیایی بود و تا حدی نیز از اختلاف‌نظر بر سر اهداف و مطالبات ناشی می‌شد پیوندی میان جنبش‌های اعتراضی در جهت اقدامات هماهنگ صورت نمی‌گرفت. درواقع تا سال ۲۰۱۱ پیوندی میان این دو جنبش برقرار نبود. تنها محل همپوشانی آنها مجموعه کوچکی از سازمان‌های غیردولتی مستقر در قاهره بود که در زمینه حقوق‌یشر فعالیت می‌کردند. شرایط بسته

سیاسی، وکلای چپگرایی را که از عرصه سیاست در دهه ۱۹۹۰ سرخورده و رانده شده بودند به تاسیس این فضاها وداشت اما با همین فعالیت بهظاهر غیرسیاسی هم پیوند پرشماری میان این دو گروه شکل گرفت. تا اینکه در ۲۴ ژانویه۲۰۱۱ موجی از اعتراضات در تونس راه افتاد و وکلای فعال در سازمان‌های غیردولتی حقوق‌یشری نیز به همین اندازه تحت‌تأثیر رویدادهای تونس قرار گرفتند و دفاتر شان را در اختیار فعالان گذاشتند. بالاخره، اعتراضات ۲۵ژانویه طغیان کرد و در شهرهای کارگرنشین محله الکبرا و سوئز و شوبرا الخیمه همان‌قدر پرقدتر بود که در مرکز شهر قاهره. با توجه به روایت کیلیان کلارک (Killian Clarke) کارشناس ارشد مطالعات خاورنزدیک در مرکز Hagop Kevorkian دانشگاه نیویورک، تا ۲۵ ژانویه۲۰۱۱ هیچ ردپا و خبری از حضور اخوان‌المسلمین در خیابان‌ها و جنبش‌های اعتراضی نیست، گرچه آنها از سال‌ها پیش پله‌های ارتباطی خود را با طیفی از مردم شکل داده بودند اما با حضور در اعتراضات مردمی مخالف بودند.

چند هفته پیش، ارتش مصر برای مدیریت خیزش نارضایتی‌های مردم که علیه دولت اخوان‌المسلمین شوریبه بودند، با اقتدار وارد صحنه شده و توانست برای برکناری «مرسى» همچون یک ناجی تحمیلی، طیف‌ها و وسیعی از نیروهای سکولار را با خود همراه کند. اقدام ناگهانی ارتش در بازداشت مرسى و دیگر رهبران اخوان‌المسلمین در رسوم ژوئیه در پی پاسخ منفی مرسى به تقاضای وزیر دفاع مبتنی بر کناره‌گیری و جلوگیری از خونریزی صورت گرفت. سازمان

از انقلاب تا کودتا

رابطه «ضرورت» و «جنایت» در آینده سیاسی مصر



اخوان‌المسلمین که توانسته بود قدرت را به دست بگیرد و نامزد خود محمد مرسی را به‌عنوان رئیس‌جمهور معرفی کند اما ارتش با توجه به حضور ۳۰میلیونی معترضان خیابانی که به رفتار سیاسی مرسی در تحمیل قانون موردنظر اخوان و بی‌توجهی به وضعیت اقتصادی واکتش نشان داده بود، آنها را همراهی کرد. به نظر می‌رسید ارتش، نه‌تنها حمایت‌وفاداران و مبارک را با خود داشت بلکه از پشتیبانی بسیاری از عناصر انقلابی نیز برخوردار است نظیر جنبش‌های دموکراتیک و عمدتا لیبرال جنبش ثمره» که ریشه در جناح‌های غیراسلامگرای انقلاب ۲۰۱۱ داشتند یا حمدین صباغی، چپگرایی که درانتخابات ۲۰۱۲ آرای بسیاری را به‌دست آورده بود اما اعتراض انقلابیون را تایید نکرد. حضور ارتش عجلانا انقلاب مصر را به‌نفع خود مصادره کرده و شکاف را به درون اپوزیسیون مصر برگرداند یا بهتر است بگوییم تحمیل کرد و نزاع اصلی بر سر پرسش از ماهیت این کودتا و پذیرش یا رد آن را حدت بخشید. چراکه پرسش اصلی همچنان به قوت خود باقی است: چه کسی می‌تواند از تاراجی‌ها و تضادهای سیاسی در مصر خشنود باشد؟

اگر بتوان «اردوگاه مردم»، را به‌منابه «جا»یی قلمداد کرد که در آن به‌حساب‌نیامده‌ها به‌میانجی مردم اسوژه‌جمعی سیاسی یا کل جمعیت یکی گرفته‌می‌شوند و هرچه در اردوگاه‌ها رخ می‌دهد فرای مفاهیم جرم و جنایت است، در آن‌صورت آنچه در ۲۵ ژانویه و امروز در خیابان‌های مصر شاهدش بودیم و هستیم می‌تواند تکرار منطق اردوگاه‌ها باشد؛ همان فضایی که سیستم در آن همه به‌حساب‌نیامده‌ها را به آن‌جا» پس زده است؛ یعنی همان مردم، یعنی همان سوژه جمعی سیاسی. بر همین اساس به تعبیر آگامبن می‌توان به اردوگاه نه‌الزاما به‌منزله یک فکت تاریخی و ناهنجار، بلکه به تعبیری در مقام چارچوب و قانون پنهان فضای سیاسی‌ای بنگریم که گویی همچنان مردم بنا به‌منطق «هرا، سرمایه‌در آن بهسر می‌برند.

بار دیگر تکرار جنایت و تلنبار شکست‌ها روی هم که به قول دلاوز بر ما ثابت کرده است ما در زمانه‌ای به‌سر می‌بریم که در آن، موقعیت «جهان اداره شده» به «جهان کنترل شده» تغییری ساختاری داده است و ما را مجاب داشته تا همواره در یک وضعیت استثنایی به‌سر بریم توگویی بناست ما باور کنیم که میان کشتار متناوب در اردوگاه‌های مردم ادر خیابان‌ها و ضرورت آن پیوندی ناگسستنی وجود دارد

امروز بنا بر همین تعریف خیابان‌های قاهره بدل به اردوگاه مردم شده است و آنچه در آن رخ می‌دهد فراتر از جنایت و کشتار است. گویی این اردوگاه نشانی است از عجز و ناتوانی سیستم که به ماشینى مرگبار بدل شده است. اما آیا امکان حضور تیره‌های متضاد در اردوگاه مردم ممکن است؟ آیا یکی دیگر از پرسش‌هایی است که گره اتفاقات مصر را پیچیده‌تر از پیش کرده است. چون در این اردوگاه و در متن انقلاب مصر از چند سال قبل از ۲۰۱۱ مردم منهای اخوانی‌ها حضور داشتند، اما امروز در خیابان‌های قاهره بالاخره شاهد حضور اعتراضی هواداران اخوان نیز هستیم که گویی با تجربه کشتار خود به تطهیر و تثبیت رفتار سیاسی اخوان‌المسلمین که همچنان سودای بازگشت به قدرت را مطالبه می‌کند، کمک می‌کنند و البته تضاد را به دل اردوگاه مردم نیز برگردانده‌اند. درواقع نمی‌توان با دیدن حجم هولناک کشتار هواداران اخوان،

آیا مبارک آزاد می‌شود؟

ترجمه: محمدعلی عسگری

اقدام حساب شده و از سوی مقامات کنونی بوده زیرا می‌خواهند نظام مبارک را یکبار دیگر برگردانند. خضیری می‌گوید: آزادی مبارک به معنای این است که اصلا انقلابی در مصر رخ نداده است، ما می‌دانیم که طرفداران مبارک در همین ماجرای کودتای ۳۰ژوئن نیز دست داشتند. وی معتقد است مبارک تا چند ماه دیگر آزاد می‌شود حتی اگر حکمی هم علیه او صادر شده باشد. از سوی دیگر «بشیر عبدالفتاح» که یک تحلیلگر سیاسی است، می‌گوید سخت می‌شود باور کرد که دوباره مبارک به زندان برگردد. به گفته او با شکست انقلاب ۲۵ژانویه می‌شود گفت که درواقع نظام مبارک سقوط نکرده است، وی معتقد است دادگاه بیشتر حالت نمایشی دارد زیرا در آن دلایل قانونی و قضایی نیرومندی مطرح نمی‌شود. به گفته او حتی اگر حالت جسمی

جهان

از انقلاب تا کودتا

رابطه «ضرورت» و «جنایت» در آینده سیاسی مصر

آنها را از مردم ندانست و قابل به حضور آنها در اردوگاه مردم نبود. اما نباید فراموش کرد که حضور اعتراضی آنها با مردمی که چند سال اخیر در خیابان‌ها همواره حضور داشته‌اند در تضاد است. درحالی که در این اثنا خبر استعغای البرداعی با خبری عجیب‌تر همراهی‌شود؛ اینکه البرداعی نماینده مخالفان دولت نبوده است. بنابراین در واکاوی وقایع مصر گره کوری در تمام تحلیل‌ها و موضع‌گیری‌ها وجود دارد. نباید فراموش کرد در مصر همچنان درگیری‌ها از جنس نزاع سیاسی است نه الزاما اقتصادی.

امسا فارغ از چگونگی رفتار سیاسی اخوان‌المسلمین در دوران پس از انقلاب و عدول آنها از پیمان وفاداری به مردم و ناتوانی در حل مشکلات اقتصادی، تعارضات دیگری نیز وجود دارد که در تحلیل وضع موجود تعارضات و تضادها را برجسته‌تر می‌سازد. مردم مصر از کمک ۱/۳میلیارد دلاری ایالات متحده به ارتش و سلاح‌هایی که در سرکوب‌ها در اختیار نظامیان و پلیس قرار داده، آگاهند و همچنین از کمک‌های مالی عربستان و قطر و البته از حمایت و پشتیبانی متناقض دولت و سفیر آمریکا «ان پاترسون» از اخوان‌المسلمین نیز باخبرند. این مساله را نیز در نظر داشته باشیم که شکست اخوان‌المسلمین در مصر برای ترکیه و اردوغان که از اخوان‌المسلمین حمایت می‌کرد شوک بزرگی است. بر این اساس آینده سیاسی مصر بسیار میهم است. اما مهم‌تر از هر مسالهای نقش ارتش در خشونت، کشتار و رابطه ضرورت و جنایت است. ارتش با دخالت خود مدعی است از سقوط مصر به ورطه جنگ داخلی جلوگیری می‌کند حال آنکه از زمان حضور ارتش خشونت‌ها گسترش یافته است. شاید اگر ارتش چند هفته‌ای دندان بر جگر گذاشته بود و به تکتانه‌های نظام سرمایه دامن نمی‌زد و آب در آسیاب امنیت‌خواهی اسرائیل نمی‌ریخت، می‌توانستیم درمصر نیز شاهد تحقق سیاست ناب اسیاست- مردم) باشیم. حتی شاید بزرگ‌ترین خطایان فردای انقلاب ۲۰۱۱ سیاستمداران لیبرالی بودند که صندلی‌های دولت دست‌نشانده ارتش را در آغاز با اشتیاق سوداگرا نه‌ای پر کردند که مسلمانا پیاده‌های ترازیک این فرصت‌طلبی برای آینده مصر به‌بی‌اعتبار کردن ایده دموکراسی و همچنین انگیزه انقلاب در معنای مثبت و اومانیستی این دلسن می‌زند. با این حال ارتش نه‌تنها امنیت معترضان را تأمین نکرد و مانع درگیری بین اردوگاه‌های مخالف نشد، بلکه تخصص و تضاد را به اردوگاه مردم کشاند و به این تضادها دامن زد. برای مثال روی معترضان طرفدار مرسى آتش گشود و به تظاهر کنندگان طرفدار و مخالف اخوان‌المسلمین اجازه در گیری متقابل داد. رفتار متناقض و آشکار ارتش که با تسخیر خیابان‌ها آغاز شد و سپس با ترک صوری خیابان‌ها فرصت در گیری را فراهم کرد، پرسش اصلی این یادداشت را در متن تعارضات و تضادهای مطرح شده پیش می‌کشد؛ اینکه کارکرد اقامی بازدارنده و سلبی در نشر خشونت سیاسی این روزهای مصر بر چه اساسی است؟ اگر ارتش اعتبار خود را اینچنین بر باد دهد، آیا این امکان وجود دارد که احساسات عمومی حتی به نفع بنیادگراها تغییر سو دهد؟ یا اگر هیچ اتفاقی رخ ندهد یا سرکوب کنونی می‌تواند گروهی سازش‌ناپذیر از جنبش بنیادگراها بسازد؟ یا دست‌کم تر مزی بر تحولات منطقه و روحیه انقلابی آنها شود؟ با این وجود جنبش ششم آوریل که در بسیج توده‌ای جولان ۲۰۱۱ و پس از آن نقش عمده‌ای داشت نزدیک‌ترین موضع‌گیری را نسبت به واقعیت داشته: «چهره‌های اصلی اخوان و دولت‌موقت مواجهه خوین را در جهت تحقق اهدافشان ترجیح می‌دهند؛ رژیم می‌خواست حاکمیت خود را تنفیذ کند و اخوان می‌خواست از خون قربانیان برای کسب امتیازات سیاسی استفاده کند. اـ تنها راه پایان دادن به بحران کنونی و بازگرداندن کشور به مسیر دموکراتیک از خلال راه‌حلی سیاسی میسر است که تحقق اهداف انقلاب را امکان‌پذیر می‌سازد، همان راه‌حلی که معاون مستغنی رئیس‌جمهور محمد البرداعی می‌کرد.» (الاهرام آنلاین، ۱۵ اگوست ۲۰۱۳)

آنچه مسلم است ارتش مصر کشته‌های طرفداران اخوان‌المسلمین را روی هم جمع می‌کند تا انقلاب مصر را از بن مثله کند. آری؛ بار دیگر تراژدی تکراری کشتار و باز هم نجوی تسلیم شدن به شری مبتذل که در اردوگاه مردم با (جغ) می‌پیچد. بار دیگر تکرار جنایت و تلنبار شکست‌ها روی هم که به قول دلاوز بر ما ثابت کرده است ما در زمانه‌ای به‌سر می‌بریم که در آن، موقعیت «جهان اداره‌شده» به «جهان کنترل شده» تغییری ساختاری داده است و ما را مجاب داشته تا همواره در یک وضعیت استثنایی به‌سر بریم. توگویی بناست ما باور کنیم که میان کشتار متناوب در اردوگاه‌های مردم ادر خیابان‌ها و ضرورت آن پیوندی ناگسستنی وجود دارد؛ رابطه‌ای دوسویه میان ضرورت و جنایت. اما آنچه در سکوت مضحک دیدهبان‌های حقوق‌یشر و دول ذی‌نفع بیش از هر چیزی به چشم می‌خورد لحظات و حتی گویی لذتی پنهان شده از شمارش جنازه‌هاست که بناتس سر سرعت به مصرف رسانه‌ها برسد تا اثر تکرار، تضاده‌را مقهور زمان کنند و در نهایت همچون گذشته پس از چند روز با اخباری جدید از تکان‌خوردن بازار بورس فلان کشور یا نطق فلان رئیس‌جمهور که صرفا به دراماتیزه کردن وضعیت منجر می‌شود، متن فاجعه فراموش شود و تاریخ بماند و سکوت مادران. مادرانی که همچون وطن و سرزمینشان زاینده‌اند و شباهت میان آنها در جایگاه قربانی منفعلی است که امید را همواره برای اعلان جنگ در چننه دارند. اعلان جنگ برای آنها همانا به سان مقاومتی است که پژواکی از صدای صلح، اعتراض و حقشان است.

زاویه دید

مرگ خوب است برای همسایه

پژمان مظفری

همیشه شنیدیم که دموکراسی کم‌عارضه‌ترین دستاورد بشری در حوزه سیاسی و دستاوردی است که موجب می‌شود بدون خشونت مقوله بااهمیت و حیاتی انتقال قدرت در چارچوب یک نظام سیاسی صورت گیرد. اصولا بشر پس از سال‌ها درگیری‌های خونبار به این نتیجه رسید که به‌جای ورود به میدان جنگ این نبرد را به صندوق کوچک رای منتقل کند تا هر گروهی که بیشترین رای را در نبرد انتخاباتی کسب کرد، قدرت را به مدت معین در دست گیرد که در این شرایط کنار گذاشتن حاکم از طریق جنگ و خشونت روی نمی‌دهد و نظر بین‌الملل بر انواع روش‌های قدیم و اشکال جدید خشونت و تغییر قدرت پذیرفته‌شده نیست و یکی از شناخته‌شده‌ترین روش‌ها کودتاست. شاید گفته شود کودتا چیست؟ در دانشنامه سیاسی دخالت نظامیان در سیاست و براندازی حکومت و به دست گرفتن قدرت را توسط خود یا شخص موردنظر و حمایتشان را کودتا می‌گویند. طی دو سال گذشته موج اصلاح‌طلبی و «نه» گفتن به حکومت‌های استبدادزده عربی از راه رسید و بهار عربی چند کشور را دربرگرفت که البته به روش‌های مختلف کم‌خشونت یا کاملا خشونت‌بار دولت استبدادی را ساقط کرده‌اند و به‌صورت ناقص و با شکلی از دموکراسی که تجربه‌ای قابل‌ملاحظه در این مدل حکومت نداشتند، دولت‌های خود را سرکار آوردند و البته این انتخابات در کشورهای عربی با معیارهای جهانی مطلقیت داشته و نتیجه آن مورد قبول دیگر جوامع بوده است. در این میان تجربه مصر بسیار حایز اهمیت است. ریاست مادام‌العمر حسنی مبارک با انقلاب مردمی ۲۰۱۱ و پس از یک انتخابات نسبتا موردقبول برچیده شد و محمد مرسی به‌عنوان نخستین رئیس‌جمهور قانونی سوگند یاد کرد. اما در ژوئن ۲۰۱۳ در سالگرد تحلیف، اعتراضات با محوریت محمد البرداعی شکل گرفت که معترضان می‌خواستند مرسی از قدرت کناره‌گیری کند تا انتخابات زودهنگام برگزار شود. با بالا گرفتن اعتراضات و لشکر کشی خیابانی مخالفان در میدان التحرير، مرسی از کاستنی‌ها و ضعف‌های دولت خود گفت و تلویحا بابت مشکلات از معترضان عذرخواهی کرد که البته موردقبول مخالفان قرار گرفت اما به یکباره ارتش ضراب‌الاجل برای حل مشکلات قرار داد و چون مرسی خواسته ارتش را غیرقانونی اعلام کرد ارتش ششم آوریل که در بسیج توده‌ای جولان ۲۰۱۱ و پس از آن نقش عمده‌ای داشت نزدیک‌ترین موضع‌گیری را نسبت به واقعیت داشته: «چهره‌های اصلی اخوان و دولت‌موقت مواجهه خوین را در جهت تحقق اهدافشان ترجیح می‌دهند؛ رژیم می‌خواست حاکمیت خود را تنفیذ کند و اخوان می‌خواست از خون قربانیان برای کسب امتیازات سیاسی استفاده کند. اـ تنها راه پایان دادن به بحران کنونی و بازگرداندن کشور به مسیر دموکراتیک از خلال راه‌حلی سیاسی میسر است که تحقق اهداف انقلاب را امکان‌پذیر می‌سازد، همان راه‌حلی که معاون مستغنی رئیس‌جمهور محمد البرداعی می‌کرد.» (الاهرام آنلاین، ۱۵ اگوست ۲۰۱۳)

منبع:الجزیره

از این «آمدن» تا آن «رفتن» البرادعی

آرمان محمودیان

سری خلوت که نشانه ایام پرفراز و نشیب زندگی اوست، چشمانی نافذ و فورفته که مملو از اسرارهای مگو و مرموزبودن اوست، پشانی چروک و کشیده که تجربه و تعقل را به رخ مخاطب می‌کشد، لبانی که بر بام آن سبیل خانه گزیده و عربیت او را گواه می‌دارد. زبانی که دنیا را با گفتن «فقر و ناامیدی» زمین باروری «برای جرم و جنایت سازمان‌یافته و جنگ‌های داخلی، تروریسم و افراط‌گرایی است»، میبوت خود کرد. صاحب این سر و زبان، محمد مصطفی البرداعی سیاستمدار مصر ۶۱ساله است؛ سیاستمداری که در ۱۹۴۲در اوج درگیری‌های جنگ‌جهانی در شهر الدقی مصر به‌دنیا آمد؛ تولدی که او را از همان نخست محکوم به فرهختگی کرد. البرداعی در خانواده‌ای به‌دنیا آمد که نقش پدر را یک وکیل زبردست و رییس کانسون وکلای مصر بازی می‌کرد، از همین‌رو او سنت عربی، ادلمه راه پدر را برگزید و تحصیلات عالی خود را با ورود به دانشگاه حقوق دانشگاه قاهره آغاز کرد. البرداعی به پشتوانه نفوذ پدر و تحصیلات خود توانست در سال ۱۹۶۴ به‌عنوان کارمند وزارت امورخارجه در بخش اداره هیات مشعل به‌کار شود و بعد از مدتی به‌عنوان نمایندگی هیات دایمی مصر در سازمان ملل به ژنو و نیویورک سفر کرد، در همین ایام نمایندگی بود که موفق شد در سال ۱۹۷۴ دکتری حقوق بین‌الملل خود را از دانشگاه حقوق نیویورک اخذ کند؛ دکتری‌ای که باعث شد بتواند نزدیک موفقیت را با سرعت بیشتری بالا رود و در همین سال در سن ۳۲سالگی به سمت مشاور و دستیار، اسماعیل فهمی، وزیر خارجه وقت مصر برسد، هرچند که این سمت را پس از مدتی ترک گفت و بار دیگر عازم آمریکا شد، ولی این‌بار نه برای تحصیل و نه در مقام نماینده سیاسی مصر، بلکه البرداعی در قامت مسوول حقوق بین‌الملل در موسسه‌ای آموزش و تحقیقات سازمان ملل متحد ظهور پیدا کرد و توانست این سمت تا سال ۹۸۰ (برای خود حفظ کند. پس از آن نیز البرداعی برای حدود یکسال به کشور بازگشت تا زن ایرانی‌الصلش «ایدا الکجاف» که هم‌زبانان البرداعی او را (عائیده الکشاف» می‌نامند، با فرهنگ مصری آشنا شود تا بتوانند مصطفی و لیل را با فرهنگ و تمدن پدری بار بیابوند. البته مجال چندانی هم برای آشنایی نبود، البرداعی در کمتر از یکسال، بار دیگر مصر را به مقصد آمریکا ترک گفت تا بتواند به تدریس بپردازد، او طی سال‌های ۱۹۸۷- ۱۹۸۱ استاد حقوق بین‌الملل در دانشگاه حقوق نیویورک بود و باهرخ کشیدن شخصیت علمی خودش توانست مجدداً به سمت مقام ارشد به سازمان ملل متحد راه یابد. ورودی که این‌بار او را مسئول کارشناسی در زمینه‌های مختلف بین‌المللی کرد، مسایل همچون حفظ صلح و توسعه بین‌المللی و قوانین بین‌المللی، سازمان‌های بین‌المللی، کنترل تسلیحات و استفاده صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای و… از دلمشغولی‌های وی برای سال‌های طولانی بودند. البرداعی اولین‌بار در سال ۱۹۸۴ و در حالی که ۴۲سال سن داشت، وارد آژانس بین‌المللی انرژی اتمی شد. او تا سال ۱۹۹۳ به‌عنوان مشاور حقوقی آژانس فعالیت می‌کرد و از سال ۱۹۹۳ جشنین «هلس بلکس» سوییذی بود و به دستیار مدیر کل روابط خارجه آژانس رسید. پس از گذشت چهارسال البرداعی موفق شد در سپتامبر ۱۹۹۷ رئیس خود را طی انتخابات ریاست آژانس با نتیجه ۳۳٪ یک مغلوب خود کند؛ پیروزی که یکبار در ۲۰۰۱ و بار دیگر در ۲۰۰۵ تکرار شد. دوران ریاست او، برگی زرین در زندگی او محسوب می‌شود زیرا که وی با نحوه مدیریتش بر آژانس موفق شد در اکتبر سال ۲۰۰۵، جایزه صلح نوبل را به‌دست آورد؛ جایزهای که چرایی آن به‌خطای تلاش‌های او برای جلوگیری از درگیری‌های سلاح‌های هسته‌ای عنوان شد. انجمن حقوق بین‌الملل و جامعه آمریکایی حقوق بین‌الملل هم از دیگر محل‌های فعالیت وی هم‌زمان با حضور در آژانس بودند. با اتمام دوره ریاست البرداعی بر آژانس در سال ۲۰۰۹ وی بار دیگر به مصر بازمی‌گردد اما این‌بار او به‌خطای دید و بازدید از میهن مادریش‌اش نیلیده بود بلکه سودایی دیگر بر سر داشت، او فکر تصاحب ریاست جمهوری مصر را در خود را برای انتخابات سال ۲۰۱۱م آماده می‌کرد؛ فکر و خیالی که چندان خام هم به‌نظر نمی‌رسید زیرا که در همان آستانه ورود جمعیت عظیمی از مردم قاهره در فرودگاه انتظار ورود او را می‌کشیدند و درنهایت نیز با استقبال بسیار گرم مردم کشورش نیز روبه‌رو شد. ورودی که این‌بار چهره دیگر از البرداعی رقم زد، چهره جدید وی یک دیپلمات سازمان ملل نبود بلکه یک مصلح اجتماعی بود که خرسار چهره‌اش خود را به رنگ تردید باخته بود. البرداعی پس از ورود به مصر با صراحت به تمام معزین اعلام کرد که در انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۱۱ به‌عنوان نامزد و به جهت مغلوب‌کردن مبارک شرکت خواهد کرد. صراحت لهجه‌ای که موجب شد شیخ محمود عامر یکی از علمای مصر با صدور فتاوی‌ای او را به‌دلیل رقابت با حسنی مبارک به‌عنوان حاکم شرعی سرزمین مصر بر سر ریاست‌جمهوری مهدور‌الدم اعلام کنند و حکم به قتل او داد. هرچند که نه حکم و نه رقبت بین مبارک و البرداعی هیچ‌گاه به‌وقوع نپیوستند؛ زیرا که البرداعی فرخوان تحریم انتخابات را خطاب به ملت مصر ایراد می‌کرد. درخواستی که خیلی آنها را عقب‌نشینی نایمید و خیلی‌های دیگر آن را تدبیر دانستند، اما هرچه که بود آخرین عقب‌نشینی تاکتیکی این دیپلمات کهنه‌کار نبود. با آغاز اعتراضات علیه رژیم مبارک در سال ۲۰۱۱، البرداعی از مردم معترض که خواستار سرنگونی نظام مبارک بودند حمایت کرد؛ با وجود اینکه رژیم مبارک او را، ۲۸ ژانویه سال ۲۰۱۱ تحت حبس خانگی قرار داد، اما سوازی فرمان مبارک را نادیده گرفت و در تقاضای متخالفان حکومت شرکت کرد. با سقوط رژیم مبارک عداای فضا را برای البرداعی بسیار آماده می‌دانستند اما بازهم البرداعی عقب‌نشینی کرد یا تدبیر به خرج داد و مجدد از شرکت در انتخابات انصراف داد. او به این ترتیب مقبله با دولت جدید را استارت زد و با تأسیس حزب الدستور و به‌دندان آن جبهه نجات ملی نخستین تشکل ضدولت جدید را سازمان داد، البرداعی اخوان‌المسلمین را سارقان انقلاب نامید و نیروهای مسلح مصر را متهم به شرکت در این سرفت کرد زیرا که نظامیان با حضور مرموز برگزاری زودهنگام انتخابات پارلمانی، پیروزی اخوان‌المسلمین را رقم زدند. اقدامات البرداعی، نحوه بازی اخوان‌المسلمین، ناسلمانی اقتصادی و… ضربه نهایی را بر دولت مرسى زدند و موجب برکناری او توسط شورای نظامی مصر شدند. شورایی که تا دیروز البرداعی آن را متهم به شرکت در سرفت انقلاب مصر می‌کرد، در روز اعلام کودتا علیه مرسى میزان البرداعی به‌عنوان یکی از نخستین سخنرانان در راستای حمایت از اقدام ارتش بود حیات او از ارتش باعث ورود او به ساختار سیاسی مصر به طور رسمی شد، هرچند سمت نخست‌وزیری به دلیل مخالفت حزب النور نصب وی نشد اما توانست به مقام معاونت رئیس‌جمهوری عدلی منصور در حوزه روابط بین‌الملل برسد. البته البرداعی بار دیگر صحنه را ترک گفت و در ۱۴ اگوست۲۰۱۳ در اعتراض به سرکوب خشونت‌آمیز طرفداران اخوان‌المسلمین از سمت خود استعفا داد و پس از شش‌روز در ۱۴اگوست جهان را با تیتز خبری «البرداعی رفت» شوکنزده کرد. اما چرایی اینگونه بازی‌کردن البرداعی ریشه در چه دارد؟ شاید ریشه در شناخت ناقص او از ملتش دارد، به‌رحال البرداعی حدود ۴۰سال در مصر حضور نداشته؛ ۴۰ساله‌ای که تمام اتفاقات مهم تاریخ مصر همچون صلح با اسرائیل، ترور سادات و… در آن دوران رخ داد. شاید هم ریشه در شخصیت وی دارد، زیرا که رفتار و کردار او بیشتر از اینکه در رای یک رهبر سیاسی باشد، در قامت یک مصلح و خیراندیش اجتماعی است. چراکه خود را از مقبله و حتی نزدیک‌کردن به دو جریان طرفدار اخوان و طرفدار رژیم مبارک دور کرد و حاضر به اتلاف با آنان نشد تا زمینه حضور خود در انتخابات ریاست‌جمهوری را بچیند.

اما مشخص است که البرداعی از زارعان کاشت پثر گندم سقوط مبارک بود که دیگر زارع یعنی اخوان تمام آن را درو کرد و پس از آن او باغیان سقوط اخوان بود که عدلی منصور میوه آن را چید و هم‌اکنون نیز نقش معمار پیری را دارد که دیگر از مضاره شاهکار دست خود توسط دیگران خسته شده و صحنه را ترک گفته است.